

## تفسیر المیزان

استاد طایف  
سید محمد حسین طباطبائی رضوان الله علیه

ترجمه آسائید محمد ابراهیم هروی بهائی

جلد ۱۹۱

نیا همی نگری دارستانی  
کتابخانه مرکزی

# تاریخ و روش تفسیر

علامه محمد حسین طباطبایی

آغاز شده است، همانطور که از آیه شریفه ذیل استفاده می‌شود:  
«کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یرکبکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه» بقره - آیه ۱۵۱»

علم تفسیر (یعنی بیان معانی آیات قرآن مجید و کشف مقصود و مضمون آن) از قدیمترین اشتغالات علمی جامعه اسلامی است، و در حقیقت این بحث و گفت و گو در پیرامون مفاد آیات که تفسیر نام دارد، از همان زمان نزول قرآن

طبقه اول از مفسران اسلام را عده‌ای از یاران و صحابه پیغمبر (ص) تشکیل می‌دادند (البته منظور غیر از علی بن ابیطالب و سایر امامان علیهم السلام است، زیرا: آنها موقعیت دیگری دارند) مانند: ابن عباس و عبدالله عمر و امثال آنها... ولی باید متوجه بود که تفسیر در آن هنگام، صورت بسیار ساده‌ای داشت، و از حدود بحث در قسمتهای ادبی، و شأن نزول آیات، و گاهی استدلال به آیه‌ای برای فهم مضمون آیه دیگر، و بالاخره مختصری از تفسیر به کمک روایات یعنی روایتهایی که از پیغمبر (ص) درباره قسمتهای تاریخی قرآن و توحید و معاد نقل شده بود، تجاوز نمی‌کرد.

این وضع در میان مفسران تابعان (۲) مانند: مجاهد و قتاده و ابن ابی لیلی و شعبی و سدی و امثال آنها نیز همان روش صحابه را در تفسیر دنبال کردند، منتها دایره تفسیر به روایت را توسعه دادند ولی ضمناً روایات معموله‌ای که بوسیله یهودیان و غیر آنها جعل شده بود، در میان روایات آنها دیده می‌شد، که طبعاً در قسمتهای مختلفی از تفسیر مانند: قسمتهای مربوط به پیدایش آسمان و زمین و دریاها، و بهشت معروف شداد، و لغزشهای پیغمبران! و تحریف قرآن! و مشابه اینها، درج گردید. اگرچه در تفسیرهای صحابه نیز اینگونه اخبار کم و بیش یافت می‌شد.

در هر حال، چیزی نگذشت که دامنه فتوحات اسلامی وسعت یافت، مسلمانان با فرق مختلفه و دانشمندان مذاهب تماس پیدا کردند و طبعاً بحثهای مربوط به عقاید مذهبی (بحثهای کلامی) در میان آنها شایع شد.

از طرفی، فلسفه یونان که در اواخر قرن اول و دوره امویان و بعداً در عهد خلفای عباسی، به عربی ترجمه شده بود، دامنه بحثهای عقلی و فلسفی را وسعت داد.

و از طرف دیگر، مقارن همین زمان تصوف رایج شد و جمعی به فکر افتادند که به اصطلاح بحثهای لفظی و عقلی را کنار انداخته و حقایق دینی را از ریاضت بدست آورند.

در این بین، جمع دیگری یعنی محدثین و اخباریین بر این عقیده باقیماندند که معارف دینی را فقط از راه جمود بر ظواهر تحصیل کنند و هیچگونه بحثی جز از جنبه‌های ادبی الفاظ در میان نیاورند.

این جهات چهارگانه، دست در دست هم کرد، و چنان طوفان شدیدی از اختلافات مذهبی، و بدنبال آن اختلافات در روش تفسیری، برپا ساخت که تقریباً حد مشترکی در میان مسلمانان جز دو جمله لا اله الا الله و محمد (ص) رسول الله باقی نماند و در هر چیز حتی در معنی اسما و صفات و افعال خداوند و آسمان و زمین و موجودات آنها و همچنین مسایل قضا و قدر، جبر و تقویض و ثواب و عقاب و مرگ و برزخ و حشر و بهشت و دوزخ، خلاصه آنچه کوچکترین تماسی با عقاید و معارف دینی داشت، اختلاف کردند!

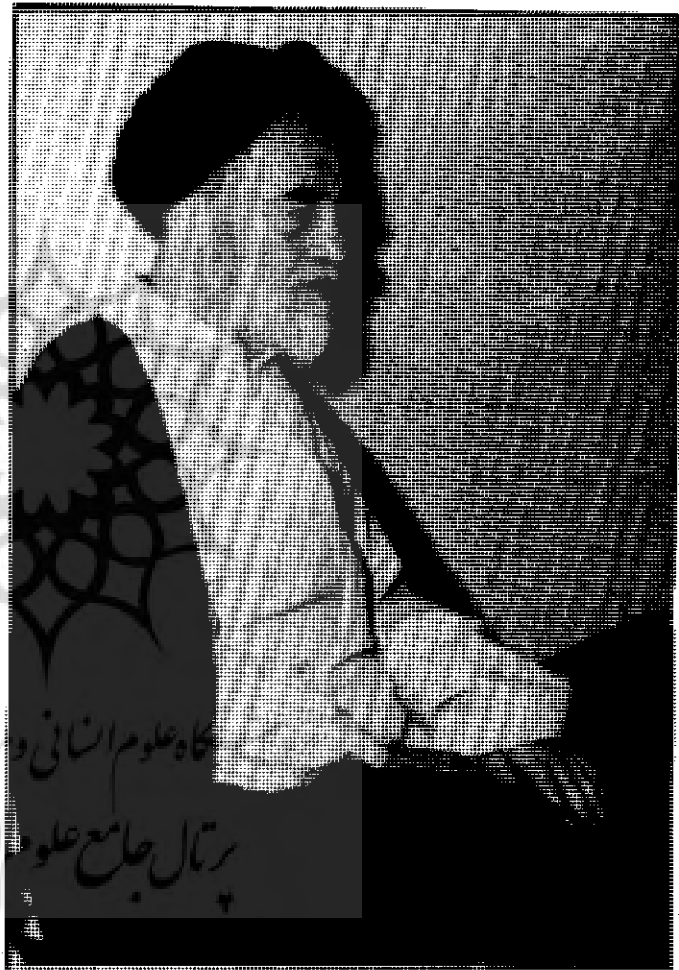
به همین دلیل، طرز بحثهای آنها درباره معانی

آیات قرآن با یکدیگر مختلف شد اما همگی در این نکته با هم شریک بودند که هر يك در حفظ اصول عقاید مسلکی خود اصرار تمامی داشتند، به این ترتیب که: اخباریها در تفسیرهای خود تنها به نقل روایات و همچنین اقوال صحابه و تابعین قناعت می کردند و بسرعت هر چه تمامتر در دنبال آنها می شتافتند و در هر آیه که قول و روایت روشنی نبود توقف می کردند و عمل خود را به این آیه توجیه می نمودند: *والراسخون فی العلم یقولون انما به کل من عند ربنا آل عمران - آیه ۷* (۳) با اینکه در این طرز تفکر کاملا اشتباه کرده بودند زیرا خداوند هرگز در قرآن دلیل روشن عقل را ابطال نکرده بود، و

باشد؟!

اما متکلمین، یعنی بحث کنندگان در عقاید مذهبی، آنها هم سعی کردند آیات را بر طبق اصول مذهب خود تفسیر کنند، یعنی آنچه را موافق دیدند گرفته و باقی را به صورتی که مذهب آنها اجازه می داد تأویل نمودند!

فعلا کاری نداریم که آیا این اختلافات در عقاید مذهبی معلول بحثهای علمی بود یا ناشی از تقلید کورکورانه و تعصبات خشک قومی، مقصود این است که در هر حال این روش تفسیری را نمی توان تفسیر نامید بلکه بهتر این است آنرا «تطبیق» بنامیم.



کتابخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

زیرا میان این دو جمله تفاوت بسیار است که بگوییم قرآن چه می گوید؟ و یا «قرآن را بر کدام معنی باید حمل کرد؟» چون در صورت اول باید تمام مطالب (جز بدیهیات) را فراموش کنیم و ببینیم از قرآن چه می فهمیم ولی در صورت دوم باید يك سلسله مطالب غیر بدیهی (نظری) را اساس و شالوده قرار داده و قرآن را بر طبق آنها معنی کنیم، مسلم است این عمل بحث از معانی واقعی قرآن نخواهد بود!

اما فلاسفه، آنها نیز به همان سرنوشت خطرناک متکلمین مبتلا شدند و بجای تفسیر در گرداب تطبیق افتادند و در نتیجه آنچه با مسلمات بحثهای فلسفی آنها، یعنی فلسفه به معنی اعم، از ریاضیات و طبیعیات گرفته تا الهیات و حکمت

اساسا چطور چنین چیزی ممکن است؟ مگر حقانیت قرآن با همین دلیل عقل ثابت نشده است، از طرفی خداوند، آرا صحابه و تابعین را با آنها اختلافاً فاحش، مدرك قرار نداده و مردم را مجبور به تسلیم بلاشروط، در برابر تناقضات ایشان نکرده بود، برعکس مردم را دستور به تدبیر در آیات قرآن داده، تا بوسیله آنها هرگونه اختلاف را برطرف سازند.

اصولاً خداوند قرآن را «نور» و «وسیله هدایت» قرار داده است، مگر نور از چیز دیگری روشنی می گیرد؟ و یا موضوعی که خود اساس هدایت است نیازمند به راهنمایی دیگری است؟ چگونه ممکن است قرآنی که درباره آن فرموده: *تبیاناً لكل شیء* (بیان هر چیزی است) محتاج به بیان غیر خود

عملی (۴) سازش نداشت، تأویل کردند. مخصوصاً مشائخها (۵) که بسیاری از آیات وارده درباره حقایق ماوراء طبیعت و آیات خلقت و پیدایش آسمان و زمین و آیات مربوط به برزخ و معاد و حتی آنچه با فرضیات بحثهای طبیعی آنان در باب نظام و تعداد افلاك و عناصر اربعه، تطبیق نمی کرد، تأویل کردند، با اینکه اعتراف داشتند آنها فرضیاتی بیش نیست و هیچ گونه دلیل قاطعی بر آن وجود ندارد.

اما متصوفه آنها نیز چون مدعی بودند که مشغول به سیر در باطن خلقتند و توجهشان به آیات انفسی است نه آفاقی، تنها به تأویلات آیات اکتفا کرده و ظواهر آنها را کنار انداختند و همین امر دیگران را نیز در موضوع تأویل جسور ساخت و کار بجایی رسید که يك سلسله مطالب شعری و دور از منطق بهم می یافتند و از هر چیز برای هر چیز استدلال می کردند تا آنجا که قرآن را با حساب ابجد و تشکیل زیر و بینات و حروف نورانی و ظلمانی تفسیر کردند! در ضرورتی که مسلم است قرآن برای راهنمایی دسته خاصی مانند متصوفه و یا طرفداران علم اعداد و اوقاف و حروف (۶) نازل نشده بود تا مطابق اصطلاح آنها سخن بگویند. همچنین معارف قرآن روی پایه حساب ابجد که منجمین آن را بعد از ترجمه نجوم از یونانی به زبان عربی اختراع کردند (یعنی مدتها بعد از نزول آیات) بنا نشده بود.

باید اعتراف کرد که طبق روایات معصومان علیهم السلام قرآن ظاهر و باطنی و باطن آنهم باطنی (تا هفت یا هفتاد مرتبه) دارد ولی نباید فراموش کرد که ایشان ظاهر و باطن را هر دو، معتبر دانستند و همانطور که به تأویل آن اهمیت می دادند ظاهر آن را هم لازم به توجه کامل می دانستند.

در دوره های اخیر مسلک تازه ای در تفسیر بر مسلکهای سابق افزوده شد و آن اینکه جمعی از کسانی (۸) که در زمره مسلمانانند، بر اثر سر و کار داشتن با مطالعات علوم طبیعی که بر اساس حس و تجربه بنا شده و علوم اجتماعی که متکی به آمارهای حسی است، تمایل به مذهب فلاسفه حسی اروپا و یا مسلک اصالت کار پیدا کردند (منظور از اصالت کار مسلک کسانی است که می گویند ارزش ادراکات انسانی فقط تا حدودی است که احتیاجات زندگی به حکم جبر تعیین می کند) بر اساس این زمینه گفتند حقایق دینی نمی تواند با اصول علمی (اصولی که همه موجودات را مادی یا از خواص ماده می داند) مخالفت داشته باشند و بنابراین چنانکه در مطالب دینی، موضوعاتی برخلاف علوم دیده شد، مانند عرش و کرسی و لوح و قلم، حتماً باید از طرق قوانین مادی توجیه شود هم چنین آنچه ادیان به آن اتکا دارند مانند: وحی و ملک و نبوت و رسالت و امامت و شیطان و امثال اینها، يك سلسله امور روحی است و روح هم به نوبه خود مادی و از خواص ماده می باشد. نبوت هم يك نوع نبوغ اجتماعی خاصی است که بر قوانین و افکار اصلاحی افراد مخصوصی بنا شده و اجتماعات بشری را به سوی

اجتماع مترقی صالحی دعوت می‌کند و اضافه می‌کنند چون مداخلات ناروایی در روایات شده قابل اعتماد نیستند همچنین برای تفسیر آیات قرآن نمی‌توان از آرا و عقاید گذشتگان که متکی به اصول استدلال عقلی بوده استفاده کرد، زیرا علم به اتکا حس و تجربه این روش را ابطال کرده است. بنابراین باید برای تفسیر قرآن از خود قرآن استفاده کرد، مگر در مواردی که اصول علمی مطالبی را اثبات نموده است.

این خلاصه سخنان آنان و اصولی است که آنها را به سبک تفسیر وادار ساخته است.

گذشته از اصول علمی و فلسفی که اینان اساس کار خود قرار داده‌اند، بحث ما با آنها در این قسمت است که همان ایرادی را که بر مفسران گذشته می‌گیرند عینا بر خود آنها وارد می‌باشد به عبارت دیگر اینها می‌گویند مفسران سابق کارشان تطبیق بوده نه تفسیر و حق تفسیر این است که «قرآن به وسیله قرآن تفسیر شود». اگر چنین است پس چرا نظریات علمی را مسلم شناخته و شالوده بحثهای تفسیری خود قرار داده‌اند، و عدول از آنها را ابدای جایز نمی‌شمرند. بنابراین باید تصدیق کرد که آنها نیز عملا نقاط ضعف پیشینیان را اصلاح نکرده‌اند بلکه نقاط دیگری هم به آن افزوده‌اند.

با کمی دقت می‌بینیم تمام این روشهای تفسیری در این نقیصه بزرگ مشترکند که نتایج بحثهای علمی و یا فلسفی و غیر آن را از خارج گرفته و بر مضمون آیات تحمیل می‌کنند و لذا تفسیر آنها سر از تطبیق بیرون آورده است و روی همین جهت بسیاری از حقایق قرآن را مجاز جلوه داده و آیات را تاویل کرده‌اند.

لازمه این طرز تفسیرها، همانطور که قبلا هم اشاره شد، این است که قرآنی که خود را هدی للعالمین (وسیله راهنمایی جهانیان) و نور مبین (روشنی نمایان) و تبیان کل شیء (بیان هر چیز) معرفی می‌کند، از جای دیگری روشنی بگیرد و وسیله هدایتی از خارج بخواهد. و بالاخره محتاج به بیان چیز دیگر باشد. راستی این چیز دیگر چیست؟ و تا چه اندازه ارزش دارد؟ و اگر اختلافی در آن واقع شد چه باید کرد؟

در هر صورت، این اختلافاتی که میان مفسران واقع شده، بطور مسلم ناشی از اختلافات در معنی کلمات و جمله‌بندیها (از نظر ادبی) نیست. زیرا قرآن به زبان عربی فصیح و روشن نازل شده و هیچ فرد عربی و یا غیر عربی که آشنا به این زبان باشد از فهم معانی آن عاجز نیست.

همچنین در میان تمام آیات قرآن يك آیه ولو به عنوان نمونه، وجود ندارد که ذاتا ابهام و پیچیدگی داشته باشد و انسان در فهم معنی آن متحیر بماند. چرا اینطور نباشد با اینکه قرآن در نهایت فصاحت است و یکی از شرایط فصاحت این است که از ابهام و پیچیدگی خالی باشد. حتی آیات معدودی که جزء منسوجات و متشابهات شمرده می‌شود، نیز ذاتا معنی آن روشن و واضح است.

## □ شیوع بحثهای کلامی، نفوذ فلسفه یونان، رشد تصوف و اخباریگری توفان شدیدی از اختلافات مذهبی میان مسلمانان به پا کرد که دامنه آن به اختلاف تفسیر قرآن نیز کشیده شد، به طوری که در میان مسلمانان جز در جمله «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» وجه مشترکی باقی نماند.

بنابراین تمام اختلافات در مصادیق و مواردی است که مضمون آیات بر آنها تطبیق می‌گردد.

توضیح اینکه همانطور که گفته‌اند انسان در اثر انس و عادت هر لفظی را می‌شنود فوراً يك معنی «مادی» و آنچه مربوط به جهان «ملده» است در فکر او مجسم می‌شود علت آن هم معلوم است زیرا ما تا زنده‌ایم با همین مادیات سر و کار داریم و در این جهان مادی غوطه‌وریم.

بنابراین تعجب ندارد اگر موقع شنیدن لفظ حیات و علم، قدرت چشم، گوش، کلام، اراده، خشنودی، غضب، خلق، امر، مصداقهای مادی آنها در نظر ما نقش بندد.

همچنین وقتی می‌شنویم، خدا جهان را آفرید، فلان کار کرد، فلان موضوع را دانست، اراده کرد چنین کند، فوراً در ذهن خود افعال خدا را در قید زمان می‌اندازیم، زیرا آنچه دیده‌ایم معمولا همین افعال زمانی بوده است.

مثلا هنگامی که این آیات را می‌شنویم: ولدینا مزید (۹) و لاتخذنانه من لدنا ... و ما عندالله خیر ... و الیه ترجعون معانی آنها را مقید به مکان فرض می‌کنیم.

همچنین موقعی که این آیات را می‌شنویم: و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترقیها و نریدان نمن ... و یریدالله بکم الیسر چنین خیال می‌کنیم که معنی اراده و خواستن، در همه آنها یکی است زیرا آن را مقایسه به افعال و کارهای خود می‌کنیم، و مانند اینها.

خلاصه، روش ما در معنی کردن الفاظ همواره چنین است و تقصیر هم نداریم، زیرا از روز نخست وضع الفاظ برای رفع احتیاجات اجتماعی و فهماندن مقاصد خود و فهمیدن مقاصد دیگران، بوده است و ناگفته پیداست که رابطه ما با اجتماع، يك رابطه مادی است، ولی باید دانست نظر ما در وضع الفاظ همواره به منافع و نتایجی است که به ما عاید می‌شود و لذا همیشه در اطلاق الفاظ توجه ما به نتیجه است نه معنی ابتدایی.

مثلا ما می‌بینیم معانی و مسماههای مادی الفاظ پیوسته در راه تکامل، از صورتی به صورت دیگر درمی‌آیند، فی‌المثل همین «چراغ» روز اول عبارت از ظرف مخصوصی بود که مقداری روغن در آن

ریخته و فتیله‌ای هم کنار آن نصب کرده بودند، تا در تاریکی از پرتو آن استفاده کنند. ولی بتدریج متکامل شد تا اینکه به صورت چراغهای الکتریکی فعلی درآمد، که نه ظرفی از آن باقیمانده و نه روغن و فتیله‌ای آری تنها چیزی که باقی مانده است همان نتیجه و فایده آن است.

همچنین ترازوهایی که در ابتدا ساخته می‌شد با آنچه امروز برای تعیین وزن اشیاء ساخته می‌شود، و یا اسلحه‌هایی که سابق درست می‌کردند با اسلحه‌های عجیب امروز، تفاوت کلی دارند، بطوری که می‌توان گفت هیچ حد مشترکی جز در نتیجه ندارد.

بنابراین ملاحظه می‌کنیم معنی الفاظ آنقدر دستخوش تغییرات می‌شوند که تمام اجزای معنی اول را از دست می‌دهند اما باز همان اسم باقی است. چرا؟ زیرا منظور اصلی، نتیجه و فایده است نه شکل و صورت مثلا چون منظور از چراغ، فایده روشنایی و از ترازو، سنجش وزن و از اسلحه دفاع در مقابل دشمن بوده و هنوز باقی است، نام آنها هم باقی می‌باشد.

پس باید به این نکته توجه داشته باشیم که آنچه در صدق يك لفظ معتبر است همان نتیجه و فایده مخصوص آن است، ولی متأسفانه انس و عادت ما به يك یا چند مصداق خاص، ما را از این حقیقت دور می‌سازد و همین امور باعث شده که عده‌ای مانند «حشویه» و «مجمعه»<sup>(۱۰)</sup> در تفسیر آیات جمود خاصی بر الفاظ کنند، چرا که باید این را جمود بر عادت نام گذارد، نه جمود بر لفظ!

خوشبختانه در خود آیات قرآن عباراتی وجود دارد که به ما می‌فهماند اتکا بر انس و عادت در فهم معانی آیات، ما را از حقیقت دور می‌سازد، مانند: لیس کمثله شیء<sup>(۱۱)</sup> و لاتدرکه الابصار و هویدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر<sup>(۱۲)</sup> و سبحان الله عما یصفون<sup>(۱۳)</sup>

همین موضوع به علما و دانشمندان اجازه داده که تنها به فهم مصادیق عادی قناعت نکنند و پای بحثهای علمی را در فهم معانی آیات باز کرده است، اما باید دانست که استفاده از بحثهای علمی برای فهم حقایق برجسته قرآن دو صورت دارد: نخست اینکه قبلا به طور مستقل مسئله‌ای را طرح و مورد بحث علمی یا فلسفه قرار دهیم و سپس نتیجه آن را به عنوان يك حقیقت مسلم پذیرفته و آیات را بر آن حمل کنیم. البته این روش را بحثهای علمی می‌پسندد ولی قرآن نمی‌پسندد! دوم اینکه قرآن را با قرآن تفسیر کنیم و توضیح آیه را به وسیله تدبیر و دقت (که قرآن بان دستور داده) از آیه دیگر بخواهیم و مصادیق را بوسیله خواصی که خود آیات بدست می‌دهند بشناسیم، همانطور که قرآن صریحا می‌گوید: انا انزلنا علیک الكتاب تبیانا لكل شیء<sup>(۱۴)</sup> چطور می‌توان قبول کرد که قرآن بیان هر چیز باشد، اما بیان خودش نباشد، با اینکه خدا درباره قرآن فرموده:

هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان<sup>(۱۵)</sup> و باز می‌فرماید: انزلنا الیکم نورا مبینا<sup>(۱۶)</sup> چگونه

ممکن است قرآن مایه هدایت و میزان سنجش خوب و بد و وسیله روشنی برای عالمیان باشد ولی در موضوع فهم خود آیات قرآن که جهانیان احتیاج شدید به آن دارند، آنها را مستغنی نسازد؟! مگر خداوند نفرموده: والذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا<sup>(۱۷)</sup> کدام کوشش از زحمت در فهم معانی قرآن مهمتر و کدام راه هدایت از درک معانی آن بهتر است؟

از این گذشته، آنچه از مطالعه در پیرامون حالات پیغمبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامش (علیهم السلام) استفاده می‌شود، این است که روش آن بزرگواران در تفسیر آیات نیز همواره چنین بوده است. یعنی آن پیغمبری که خدا قرآن را به او تعلیم کرده و او را معلم قرآن قرار داده است همانطور که در حق او فرموده: نزل به الروح الامین علی قلبك<sup>(۱۸)</sup> و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم<sup>(۱۹)</sup> و نیز فرموده: یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه<sup>(۲۰)</sup> همچنین اهل بیت گرامش که در این جهات جانشین او هستند و طبق روایت مسلم نزد

عموم مسلمانان درباره آنان فرموده: «دو چیز گرانمایه در میان شما می‌گذارم که اگر دست از آنها برنندارید هرگز گمراه نخواهید شد. قرآن و خاندانم، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) به من ملحق شوند» و خداوند نیز این حقیقت را به وسیله دو آیه ذیل تأیید کرده است:

انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهرکم تطهیرا و انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون<sup>(۲۱)</sup> با این اوصاف ایشان همواره در تفسیر و تعلیم آیات، به خود آیات استشهاد می‌کردند و ما در طی بحثهای آینده کلمات ایشان را تحت عنوان بحث «روایتی» نقل خواهیم کرد و خواهیم دید که حتی در یک مورد، آن بزرگواران به دلیلهای عقلی و فرضیه‌های علمی، برای تفسیر آیات دست نزده‌اند.

پیغمبر خدا (ص) می‌فرماید: «هنگامی که فتنه‌ها، مانند پاره‌های شب ظلمانی، از هر طرف شما را احاطه کند دست به دامن قرآن بزنید، زیرا قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعت پذیرفته می‌شود و شکایت کننده‌ای است که شکایتش قبول می‌شود، کسی که آن را راهنمای خود قرار دهد او را به بهشت می‌کشاند و کسی که آن را پشت سر اندازد، او را به دوزخ می‌راند».

قرآن به سوی بهترین راهها، راهنمایی می‌کند، کتابی است که دارای تفصیل و بیان و نتیجه است، قرآن میزان سنجش حق و باطل است، یک سخن شوخی نیست - ظاهر و باطنی دارد: ظاهرش دانایی و باطنش علم است، بی‌زورش زیبا و درونش عمیق است - آسمان قرآن ستاره‌های درخشانی دارد و باز، بر بالای آن ستارگان، ستارگان دیگری است، اسرار شگفت آن از شماره بیرون است و هیچگاه گرد فرسودگی بر صفحه آثار دلپذیرش نمی‌نشیند، چراغهای روشنی دارد که نور هدایت و علم همواره از آنها می‌درخشد و راهنمای مردم به طرف

## □ متکلمین سعی کردند آیات را بر طبق اصول مذهب خود تفسیر کنند، یعنی آنچه را موافق دیدند گرفته و بقیه را به صورتی که مذهبشان اجازه می‌داد تاویل نمودند. فلاسفه نیز در تفسیر قرآن به سر نوشت متکلمین مبتلا شدند و در گرداب تطبیق افتادند.

خوبیهاست، انسان باید به دقت در آن بنگرد، تا آنجا که می‌تواند فکر کند تا از هلاکت نجات یابد و از دامها خلاصی پیدا کند، زیرا تفکر مایه زندگی دل بیناست، همانطور که راهروان در تاریکی از پرتو نور استفاده می‌کند، تا بخوبی و در مدت کوتاهی رهانی یابند...  
علی (ع) نیز در بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه درباره قرآن چنین می‌فرماید:

«قرآن طوری است که ینک قسمت از آن، از قسمت دیگر سخن می‌گوید، و پاره‌ای از آن گواه پاره دیگر است.»

بنابراین راه صاف و روشنی که معلم قرآن (علیهم السلام) آن را پیموده‌اند این است و پس، ما هم تا آنجا که می‌توانیم این روش را دنبال کرده و

بحث عنوان «توضیح» مطابق این رویه از آیات بحث می‌کنیم و در تفسیر آیات از هرگونه استدلال فلسفی و فرضیه علمی و یا مکاشفه عرفانی، احتراز می‌جوئیم، فقط بعضی از نکات ادبی که فهم اسلوب عربی قرآن منوط به آن است و یا مقدمات پدیدهی عقل و اصول علمی روشنی که هیچکس در آن اختلاف ندارد، استفاده می‌کنیم. مطالبی که تحت عنوان «بیان آیات» مطابق روش مزبور، بیان شده، به طور کلی در اطراف یکی از هفت موضوع زیر است:

۱- معارف و حقایقی مربوط به اسما و صفات خدا مانند حیات، علم، قدرت، سمیع بودن، بصیر بودن، یکسای و مانند اینها، اما اثبات اصل وجود خداوند عالم، همانطور که بعدا خواهیم دانست، قرآن آن را بی‌نیاز از بیان می‌داند.

۲- اطلاعات مربوط به افعال خدا، مانند: خلق، امر، اراده و مشیت، هدایت، اضلال، قضا، قدر، جبر، تقویض، رضا، غضب و مانند اینها.

۳- مسایل مربوط به کلیات عالم که با وجود انسان ارتباط دارند مانند: حج و لوج و قلم و عرش و کرسی و بیت معمور و آسمان و زمین و ملائکه و شیاطین و جن و غیر آنها.

۴- دانستیهای مربوط به انسان قبل از دنیا.

۵- دانستیهای مربوط به انسان در دنیا، مانند: تاریخ نوع انسان و شناسایی او و شناختن اصول اجتماعی مربوط به انسان، همچنین شناختن نبوت، رسالت، وحی، الهام، کتاب، دین، و

شریعت و ضمنا مقامات پیغمبران که از شرح زندگی آنان استنباط می‌شود.

۶- دانستیهای مربوط به انسان بعد از دنیا، یعنی: برزخ و معاد.

۷- معارف مربوط به اخلاق انسانی و در ضمن مقامات و مراحل را که مردان حق در طریق بندگی خدا پیموده‌اند، مانند: اسلام، ایمان، احسان، خضوع، اخلاص، و امثال اینها.

اما از شرح کامل آیاتی که مربوط به احکام شرعی است خودداری کرده‌ایم، زیرا جای این موضوع علم فقه است.

از مزایای روش تفسیری ما این است که تاویل (یعنی حمل کردن آیه بر معنی مخالف ظاهر کلام) در آن راه ندارد اما تاویل به آن معنی که قرآن می‌گوید اساسا از سنخ معانی و مفهوم‌گیری نیست.

### بی‌نوشت:

۱- همانطور که پیغمبری از میان شما به سویتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاکیزه می‌کند و قرآن را بر شما تعلیم میدهد... در این آیه منظور از تعلیم کتاب تفسیر و تحقیق معانی آن است نه تنها خواندن آیات زیرا آن جداگانه ذکر شده است.

۲- طبقه‌ای که بعد از یاران پیغمبر (ص) روی کار آمدند.

۳- افرادی که در علم ثابت قدمند می‌گویند به همه حقایق (اجمالا) ایمان آوردیم، همه از طرف خدا است.

۴- علم اخلاقی.

۵- پیروان ارسطو (معلم اول) که در پی بردن به حقایق انکاشان به استدلال است.

۶- هرگاه حرف را همانطور که تلفظ می‌شود در نظر بگیریم، مانند حرف کاف «ك» که «کاف» خوانده می‌شود، حرف اول را «زبر» و باقی را «یته» نامند و روی آنها حسابهایی می‌کنند.

۷- علم اعداد بحث از تأثیر عدد در اذکار و اعمال می‌کند و در علم «ارفاق» در باره طرز جدول بندیهایی از اسما و اذکار که به عقیده آنها تأثیرات خاصی دارد بحث می‌شود و در علم حروف از آثار معنوی حروف (به عقیده آنان) بحث کرده و حروف ظلمانی و نورانی را شرح می‌دهند.

۸- مخصوصا عده‌ای از دانشمندان مصر.

۹- منظور این است که در این آیات کلمه «لذی» و «لدن» که به معنی نزد است و یا «الی» که به معنی بسوی است در مورد خداوند استعمال شده و ما خیال می‌کنیم «نزد» و «سوی» مکانی است.

۱۰- علت نام گذاری «حشویه» را این گفته‌اند که آنها احادیث بی‌اساس را داخل احادیث صحیح کرده و به آنها اتکا نموده‌اند. مجسمه آنها را گویند که معتقد به جسم بودن خدا شده‌اند.

۱۱- چیزی مثل خدا نیست.

۱۲- چشم خدا را نمی‌بیند اما او چشمها را می‌بیند و اوست لطیف و دانا.

۱۳- خداوند از توصیف آنها منزه است.

۱۴- ما قرآن را برای بیان هر چیز بر تو نازل کردیم.

۱۵- قرآن سایه هدایت مردم و راه روشنی برای راهنمایی و میزان سنجش حق و باطل است.

۱۶- نور آشکار بسوی شما فرستادیم.

۱۷- کسانی که در راه ما کوشش کنند، آنها را به راههای خود هدایت می‌کنیم.

۱۸- روح الامین قرآن را بر قلب تو فرود آورد.

۱۹- قرآن را به تو فرستادیم که آنچه به سوی مردم فرستاده شده است، برای ایشان شرح دهی.

۲۰- پیغمبر قرآن را برایشان می‌خواند و آنها را پاکیزه می‌کند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد.

۲۱- از آیه اول استفاده می‌شود که خاندان پیغمبر را پاک و پاکیزه ساخته و از آیه دوم استفاده شده که حقیقت قرآن را جز پاکان درک نمی‌کنند و از مجموع این دو، مقصود ناسخ شدن